

هو العليم

## رابطه میان وجود و ماهیت

و ادله بطلان تحقق هردوی آنها در خارج

شرح منظومه - المقصد الاول فی امور العامة، الفریده

الأولى فی الوجود و العدم، غرر فی أصالة الوجود -

جلسه هفتم

استاد

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الْوُجُودَ عِنْدَنَا أُصَيْلٌ \*\*\* دَلِيلُ مَنْ خَالَفَنَا عَلِيلٌ<sup>۱</sup>

مطلبی که راجع به محالیتِ اصالتِ ماهیتِ عرض کردیم استطراداً بود و روی آن یک فکر و نظری بشود بد نیست! حالا ادله‌ای که مرحوم حاجی راجع به اصالت وجود و همین‌طور ادله‌ای که آقایان راجع به اصالت ماهیت صحبت شده را یکی یکی ذکر می‌کنیم تا ان شاء الله ببینیم بعد از تمام شدن بحث اصالةالوجود چه مسائلی باقی می‌ماند!

### ترکیب ممکنات از ماهیت و وجود

مرحوم حاجی بحث را از اینجا شروع می‌کنند که هر ممکنی که ماهیتی به آن تعلق گرفته باشد؛ یعنی به وجودش تعلق گرفته باشد، آن ممکن یک زوج ترکیبی است که از ماهیت و وجود ترکیب یافته است. و به‌طور کلی همه ممکنات همین‌طور هستند و در این مسئله بین مجردات و مادیات فرقی نیست؛ **كُلُّ** بِحَسَبِهِ!

هرچه آن ماده مستعدّه به تجرّد نزدیک‌تر

---

<sup>۱</sup> شرح منظومه؛ ج ۲، ص ۶۲.

می‌شود، بر بساطت وجود و تجرد وجودش اضافه می‌شود و از مادّیت آن وجود کاسته می‌شود، تا به نحوی که به وجود عقل اول یا فیض اول برسد که تعین در آن وجود بسیار نازل و مرتبه اشتداد وجودی خیلی قوی است. به هر صورت آن عقل اول هم باز ممکن است. به طور کلی ماسوای باری تعالی که اطلاق امکان بر آنها می‌شود، مرکب از یک ماهیت و وجود هستند.

### تعریف ماهیت

ماهیت عبارت است از حدود وجود؛ یعنی ما حدّ وجودی را ماهیت می‌گوییم. و غیر از آن وجود اصلاً در خارج چیزی تحقق ندارد و هرچه هست همان وجود است. وجود، حدّ می‌خورد می‌شود عقل اول، یک حدّ ضیق‌تری می‌خورد، به طور مثال می‌شود عالم نفوس، یک حدّ ضیق‌تری باز به آن می‌خورد می‌شود عالم برزخ، یک حدّ ضیق‌تری به آن می‌خورد می‌شود عالم ماده و طبع. یعنی خود وجود است که خودش را به اشکال مختلفی درمی‌آورد، و هر لحظه به شکلی بُت عیار درآمده است.

و هر مسئله‌ای که پیش می‌آید از خود وجود نشأت می‌گیرد؛ بنابراین خود وجود است که این ماهیات و بلایا را به سر خودش درمی‌آورد و ماهیتی از جای دیگری نیامده است تا عارض بر این وجود بشود، و یک انضمامی در خارج تحقق پیدا بکند.

اگر یک مثالی بخواهم بزنم که مطلب نزدیک بشود، این است که شما دست من را ملاحظه بکنید، این دست را به عنوان وجود فرض می‌کنیم؛ یک وقت این دست باز است، من باب مثال این را به عنوان وجود اول و فیض اول تصور می‌کنیم، بعد دست خودش را جمع می‌کند می‌شود فیض ثانی، همین‌طور جمع می‌کند تا به نحوی که مچاله می‌شود و این می‌شود عالم طبع.

و هیچ‌کدام از اینها خالی از وجود نیستند؛ یعنی یک ماهیت و شیئی به این دست من اضافه نشده است تا دست من به انضمام آن شیء بشود این دست مچاله، دست من به انضمام آن بشود این دست نیمه باز، دست من به انضمام آن بشود باز.

یعنی هرچه هست خود همین دست است و خودش است که به اشکال مختلف خودش را

درمی آورد. و ما از این به اشکال مختلف در آوردن، ماهیّات را انتزاع می کنیم؛ می گوئیم که اسم این انسان است، اسم این مَلک است، اسم این فیض اول است، اسم این عالم برزخ است، اسم این عالم مثال است. تمام این مراتب در حیطة خود وجود دور می زند.

## جایگاه وجود و ماهیت در مقام ثبوت و

### اثبات

اگر ما بخواهیم ماهیّت را به این نحوه تصوّر بکنیم، آن وقت بعداً به این نتیجه می رسیم [که ماهیّت یک امری سوای وجود نیست]. [من از اول، قضیه را آن قدر ساده می کنم و مسائل را پیش پا افتاده بیان می کنم تا این عبارات پیچیده و ثقیلی که در این بحث ها می آورند و بی خود قضیه را بزرگ می کنند، خیلی پیش پا افتاده بشود و مسائل مهمّی که بر این اساس بار می شود طبعاً دیگر حل بشود.

وقتی که ما ببینیم ماهیّت یک امری سوای امر وجود نیست؛ بنابراین نتیجه ای که می گیریم این است که در عالم ثبوت فقط وجود بسیط و وجود مطلق است، در عالم ثبوت نه در عالم اثبات! وقتی وجود ما در عالم ثبوت، وجود بسیط و مطلق شد؛

پس بنابراین همهٔ تعیناتی هم که مانع و حاجب و رادع از رسیدن ما به آن وجود مطلق هستند، تعینات اعتباری می‌شوند. و وقتی که تعینات اعتباری شدند؛ پس حقیقت ما همان حقیقتِ وجود منبسط است.

پس فنای ذاتی از کجا محال باشد؟! فنای ذاتی الآن در وجود خودمان و در همین وعاءِ این قیودی که الآن در آن قیود به سر می‌بریم، تحقق پیدا کرده است؛ چه ما شاعر به این فنای ذاتی باشیم یا شاعر نباشیم. وقتی که همه ماهیّات و تعینات ما در عالم ثبوت اعتباری شدند؛ پس تحقق فنای ذاتی - چه ما شاعر باشیم یا شاعر نباشیم - به جای خودش محفوظ است.

حالا کاری که عرفان و سلوک می‌کند این است که ثبوت را به اثبات می‌رساند. پس تمام دعوای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی - قدس سره - و آقا سید احمد کربلایی - رضوان الله علیه - راحت حل می‌شود.<sup>۱</sup>

دیگر این یکی گفت که ما به فنای ذاتی می‌توانیم

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب توحید علمی و عینی.

برسیم و آن یکی گفت که نمی توانیم برسیم، این یکی گفت که عقل ما می تواند برسد و آن یکی گفت که نمی تواند برسد، این یکی گفت که عنقا فلان است و آن یکی گفت که فلان است! تمام این حرف ها خیلی پیش پا افتاده می شود و خودشان را خیلی بدیهی نشان می دهند؛ یعنی ثبوت سر جای خودش محفوظ است.

معنای «دائماً او پادشاه مطلق است» همین است؛ معنایش این است که فنای ذاتی چه در مرحله شعور یا در مرحله غیر شعور، بر همه اشیا گسترده شده است. به طور کلی این مسئله بر کل عالم خلق و بر کل ممکنات حاکم است؛ حالا آن ممکن و آن مخلوق، شاعر به این مسئله باشد یا نباشد.

مثل اینکه شما یک مطلبی را حفظ کرده اید و این مطلب از ذهن شما رفته و فراموش شده است. بعد من می گویم که آقا شما فلان قضیه را شاهد بودید. می گوید که نه، بنده شاهد نبوده ام! می گویم که ما خودمان با همدیگر در فلان قضیه شرکت داشته ایم. می گوید آقا من چه وقت شرکت داشته ام؟! بعد من

شروع می‌کنم یک مقدار از قرائن و شرایط آن موقع را برای شما تذکر دادن و شما را می‌آورم جلو، می‌آورم جلو، یک دفعه می‌گویید که بله، تازه یادم آمد، عجیب است عجیب! بله بله ما دوتا با هم بودیم و اتفاقاً این‌طور و این‌طور هم شد!

الآن وجود شما در مرحله ثبوت این مسئله را در ذهن خودش نگه داشته است. اما صحبت در اثبات است که شما برای مرحله اثبات شروع می‌کنید به مقدمات چیدن و قرائنی می‌آورید تا اینکه شخص را شاعر به آن مطلب ارتکازی ذهنی خودش بکنید.

### مابازاء خارجی ماهیت چیست؟

اگر ما گفتیم که حدود وجود عبارت از تشخص در وجود است؛ یعنی فقط خود وجود است که در خارج تعیین پیدا می‌کند و بس! و ما اسم آن تعیین را ماهیت می‌گذاریم؛ پس ماهیت یک امر انتزاعی ذهنی ما می‌شود و وقتی که یک امر انتزاعی ذهن شد، دیگر هیچ مابازائی در خارج ندارد. یعنی منظور ما مابازائی است که در قبال وجود باشد، و الاً مابازاء خارجی ماهیت همان حدودی است که آن وجود به خودش گرفته است و ما این ماهیت را از آن حدود وجودی



در ذهن می آوریم.

الآن وجود مثلاً خودش را به صورت این استیل در آورده است و وقتی که به صورت استیل در می آید، یک آثار و خواصی بر این وجود مترتب است. همان طور که عرض کردم وجود خودش را به صورت شجر در می آورد و آثاری که بر شجر بار است بر استیل بار نیست و آثار استیل بر شجر بار نیست؛ ولی نه اینکه این آثار یک آثار خارجی است که مربوط به ماهیت است، که آن ماهیت از یک عالم دیگر در این عالم وجود افتاده است و این دوتا به هم ضمیمه شده اند و این استیل را به وجود آورده اند! ما سوای وجود در این عالم چه چیزی داریم؟ هیچ نداریم!

### حالات و آثار متفاوت وجود

بنابراین نگوئید که اگر فقط وجود ملاک برای آثار است، پس چرا در آنجا فرق می کند؟! زیرا این خاصیت وجود است؛ خاصیت آب این است که اگر در دمای صفر درجه قرار بگیرد یخ می بندد، اگر در دمای ۵۰ درجه قرار بگیرد تبخیر می شود، اگر در

دمای من باب مثال ۵ درجه قرار بگیرد به همان حال خودش باقی می ماند. دماهای مختلف، حالات مختلف را برای آب به وجود می آورند، ولی هرچه هست همین آب است؛ یعنی این آب است که سرد می شود یا گرم می شود، این حال و آن حال را به خودش می گیرد.

هرچه در عالم هست، وجود است و تمام آثار مربوط به وجود است. و این آثار و تفاوت ها فقط به این بستگی دارد که این جناب وجود چه قالبی به خودش می گیرد و به چه شکلی می خواهد در بیاید. درست مثل یک منبری می ماند که وظیفه اش تأیید و تقریر پیش نماز است و در هر مجلسی به مناسبت آن مجلس صحبت کردن. اگر منبری را در مجلس ختم ببرید از مردم گریه می گیرد، بر سرش می زند و مردم را وادار به بر سر زدن می کند. همین منبری را ساعت بعد در مجلس عروسی ببرید شروع می کند به خنداندن مردم.

اگر این منبری در این مسجد برود، از این پیش نماز تعریف می کند و اگر در مسجدی برود که پیش نماز آن با پیش نماز مسجد قبل مخالف باشد،

شروع می‌کند از این پیش‌نماز دیگر تعریف کردن.  
منبری می‌گوید که من نوکر پول هستم و کاری ندارم  
به اینکه این پیش‌نماز با آن پیش‌نماز آشنا است،  
غریبه است، اختلاف دارد یا ندارد.

پس ما می‌توانیم هر لحظه به شکلی درآمدن  
وجود را در وجود این منبری‌ها تصوّر بکنیم! بسته  
به اینکه ایشان را در کجا دعوت می‌کنند، ایشان به  
مناسبت همان مجلس مطلب را قرار می‌دهد؛ در  
یک‌جا می‌رود می‌خندد، در یک‌جا می‌رود گریه  
می‌کند، در یک‌جا می‌رود شوخی می‌کند، در یک‌جا  
می‌رود ابکاء می‌کند. اینها همه بسته به حال منبری  
است.

پس این منبری به هر شکلی می‌تواند خود را در  
بیاورد و حالا به هر شکلی که در آمد، آثار خصوص  
همان موقع را به خود می‌گیرد. پس تمام این آثار در  
وجود ایشان هستند، منتها بسته به این است که وجود  
ایشان در هر ظرفی چه نوع شکلی را در خارج محقق  
بکند و بر اساس تحقق آن شکل چه آثاری را از  
خودش به وجود بیاورد.

این وجود ما هم همین طور است؛ اگر شما تمام آثار مختلفی که مربوط به عناصر عالم ماده است و آثاری که مربوط به مجردات است را لحاظ بکنید، می بینید که برگشت همه به وجود است. این وجود با این قید، این اثر در او هست و این وجود با آن قید، آن اثر دیگر در او هست.

### نهفته بودن تمام عالم هستی در یک ذره

إن شاء الله بعداً با یک بیان دیگری خواهیم گفت که تمام آثار به تمام معنا در هر وجودی هست، منتها این آثار در کمون آن وجود نهفته است و بسته به این است که این وجود در چه شرایطی واقع بشود تا بتواند آن آثار را از خودش به وجود بیاورد.

من باب مثال این لیوان الآن وجود مادی دارد یا مجرد؟ این وجود، وجود مادی است. همین لیوان که وجود مادی است، یک محدوده مقید از وجود را به خود اختصاص داده است، به نحوی که این وجود، خاص این لیوان است و به آن لیوان دیگر ربطی ندارد.

الآن داریم از این بحث خارج می شویم و مطلب را وارد بحث عرفان می کنیم و نتیجه گیری خودمان

را در آن قسمت داریم انجام می‌دهیم. همین لیوان که  
الآن دارای وجود مادّی است می‌تواند خودش را از  
این وجود مادّی بیرون بیاورد و مجرد بکند - البته  
خودش نمی‌تواند و باید علّت داشته باشد - از این  
حالت ثقل در بیاورد و خفیف بکند.

حالا خودش را تبدیل به وجود مجرد کرد؛ به چه  
نحوه وجود مجردی می‌تواند خودش را تبدیل  
بکند؟! اگر شما به این بیان نظر بیندازید می‌بینید که  
این لیوان تمام کمالات انبیاء را می‌تواند به دست  
بیاورد، تمام آنچه که در عالم به عنوان کمال و ارزش  
و تراوشات مبداء اعلاء است، از این یک لیوان  
می‌شود تراوش پیدا بکند؛ چون این خودش را به آن  
وجود منبسط رسانده است.

ولی از بدبختی روزگار این است که آن وجود  
منبسط خودش را مقید به وجود مادّی کرده است و  
خود را از فیضان آن کمالات مجردّه محروم کرده  
است، درحالی که تمام آن خصوصیات می‌تواند در  
همین یک وجود تحقّق پیدا بکند.

**امکان فعلیت تامّه برای تمامی موجودات در**

## صورت عنایت علّت

این یک مطلبی است که به این آسانی‌ها ما نمی‌توانیم آن را ادراک بکنیم و من فقط آدمم یک اشاره‌ای به آن کردم و بعداً ان‌شاءالله در بحث عرفان نظری بایستی مطرح بشود که تمام عالم در تخم یک گیاه نهفته است، تمام کمالاتی که از مبداء اعلاء سرچشمه می‌گیرد در یک ذره نهفته است و هیچ فرقی نمی‌کند؛ به شرطی که آن ذره در وعاء مناسب اتصال وجودی پیدا بکند و علّت بیاید آن را از مرحله حدود مادی به مرحله تجرد برساند.

اگر آن علّت بیاید و چنین کاری را انجام بدهد آن وقت شما می‌بینید که دیگر هیچ کس نمی‌تواند مدّعی بشود که من از یک ارزشی، از یک کمالی، از یک مسئله‌ای محروم هستم! و دیگر همه، همه چیز را دارند؛ چون وجود، وجود واحد است و آن وجود واحد وقتی که به تقیّد در می‌آید، آثار مختلفی از خودش بروز و ظهور می‌دهد.

### فناي ذاتي يعني از بين رفتن تقيد وجودي

تلمیذ: تقیدات وجود و آثار و قوای آنها چه نسبتی با وجود بحث و بسیط دارند؟

استاد: آن وجود مجرد خودش را مقید کرده است

و آن قوائی را هم که می‌گوییم، خودشان همان تقیّد  
وجودی هستند. و ما می‌گوییم که مطلب از اینجا  
فراتر می‌رود؛ یعنی حتی آن قوا اگر از تحت تقیّد  
وجودی دربیایند و خودشان را آزاد بکنند، دیگر  
اصلاً قوائی نیست و فقط وجود بحت و بسیط  
می‌ماند و بس.

ما قوا را در محدوده تقیّد وجودی قوا می‌گوییم،  
اما اگر این تقیّد وجودی از بین رفت و آن وجود،  
خودش را از تقیّد بیرون آورد، دیگر قوائی باقی  
نمی‌ماند و فقط می‌شود وجود منبسط. آن وجود  
منبسط می‌شود و دیگر نه قوائی باقی می‌ماند و نه  
چیز دیگری. آن وجود می‌شود بحت و بسیط و  
مسئله فنای ذاتی همین‌جا پیش می‌آید.

بله، اگر این وجود بخواهد بعد از فنا دوباره تقیّد  
پیدا بکند، دوباره ممکن است که خصوصیات خاصّ  
خودش را بگیرد؛ یکی به این جمال دربیاید و یکی  
به آن جمال، یکی به این جلال دربیاید یکی به آن  
جلال، یکی به این شکل و یکی به آن شکل، یکی به  
این خاصیت و یکی به آن خاصیت. و این مسئله

دیگر بسته به عنایت خدا است که بعد از فناء چه قالبی دوباره به این وجود می‌زند؛ یعنی با حفظ مرتبه فناء در این عالم کثرت، چه قالبی به آن می‌زند! که بقاء بعد از فناء به آن می‌گویند.

## رابطه بین ماهیت و وجود

حالا ما از بحث فلسفی خودمان خارج نشویم، هر ممکنی که زوج ترکیبی است - زوج ترکیبی است یعنی نه اینکه قید احترازی باشد - که یک ماهیت دارد و یک وجود؛ ماهیت همان قید وجودی ممکن را تشکیل می‌دهد و همان است که در جواب «ما هو؟» گفته می‌شود؛ یعنی از چیستی او سؤال می‌شود، از تقید او سؤال می‌شود. از ماهیت او سؤال می‌شود؛ یعنی کاری به وجود نداریم و از ماهیت سؤال می‌کنیم.

مثلاً می‌دانیم یک چیزی در این کیسه هست؛ یعنی ما در وجودش شک نداریم، چون این کیسه الآن ۳۰ کیلو است یا این کیسه الآن ۲۰ کیلو است. اما ما در اینکه داخل این کیسه چه چیزی هست، شک داریم. بالأخره در اینکه در این کیسه یک چیزی هست که سنگین است و در اینکه آن را برمی‌داریم



خسته می شویم، مطلبی نداریم. ولی در اینکه چه چیزی در این کیسه هست، شک داریم.

می گوئیم که مثلاً این کیسه برنج است، لپه نیست. یا نخود است، عدس نیست. آن وقت سؤال می کنیم که لپه چیست؟ اینکه می گوئیم لپه است، شرح الاسم است؛ یعنی اسمش لپه است. و حالا سؤال می کنند که لپه به چه می گویند؟ لپه یک دانه ای است که زرد است و قرمز است - چون بعضی لپه ها قرمز هستند، مثلاً در عراق لپه هایشان قرمز بودند - و به طور مثال در آبگوشت می ریزند و یا اینکه در خورشت قیمه و بادمجان می ریزند.

آن غذائی که مرا چون جان است \*\*\* جوجه و غوره و بادمجان است

یا در ایام محرم که عزاداری سیدالشهداء علیه السلام است و انسان را دعوت بکنند و هر شب و هر روز برای او خورشت قیمه ببرند. و مخصوصاً امسال که ما از امام حسین علیه السلام خیلی ممنون هستیم!

لپه این خصوصیات را دارد. حالا سؤال می کنند که برنج به چه می گویند؟ می گوئیم که برنج یک چیزی است که سفید است و آن را طبخ می کنند و

ری می‌کند و نشاسته است و خصوصیاتش را بیان می‌کنیم، این می‌شود ماهیت.

## ماهیت تحقق خارجی دارد یا وجود؟

در این قضیه که آیا ماهیت تحقق خارجی دارد یا وجود؟ چند قول است. و بالأخره یکی از این دو تا تحقق دارد، حالا آن که تحقق دارد چیست؟ آیا ماهیت است مانند قول اشراقیون؟ یا وجود است مانند قول مشاء؟ یا اینکه بگوییم هیچ‌کدام تحقق ندارند که این قول افراد نهیلیسم و سوفسطایی است که می‌گویند هیچ‌چیز در خارج وجود ندارد و اعتنائی به آنها نمی‌شود.

یا اینکه می‌گوییم که هر دو وجود دارند مانند مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی که ایشان می‌گفت هر دو وجود دارند و چه اشکال دارد که بگوییم هم وجود در خارج هست و تعین و تحقق دارد و هم ماهیت؟!<sup>۱</sup> [این آقا نکته اینجا را متوجه نشده‌اند]، و حالا عرض می‌کنیم که تبعات آنچه چیزهائی است و چگونه ممکن است انسان بگوید هر دو وجود

---

<sup>۱</sup> الله شناسی، ج ۳، ص ۶۶.

دارند و ملتزم به تعین هر دو بشود؟! می گفت که چه اشکالی دارد هر دو با هم وجود داشته باشند؛ یعنی هر دو با هم تحقق داشته باشند؟ یعنی هم وجود در خارج باشد و هم ماهیت.

## استدلال بر بطلان تحقق وجود و ماهیت

### باهم

بعد مرحوم حاجی می فرماید از حکماء کسی نیامده است که بگوید وجود و ماهیت با هم تحقق دارند و ایشان ادله‌ای را برای ردّ این قضیه می آوردند:

## دلیل اول: عدم امکان اجتماع وجود و ماهیت

### در یک جا

یکی از آنها این است که لازمهٔ حرف آنها این است که هر شیئی، دو شیء متباین باشد، در حالی که ما در خارج یک شیء بیشتر نمی بینیم؛ یعنی ما آنچه را که در خارج می بینم یک شیء واحد است.

اما عینیت وجود با عینیت ماهیت مثل عینیت زمین با آسمان است و حتی از این هم بالاتر، و اصلاً ربطی به همدیگر ندارند. یعنی کیفیت هستی با خود هستی، دو شیء متباین هستند به تمام معنا؛ پس

لازمهٔ حرف آنها این است که بگوییم هرچه در خارج می‌بینیم، عبارت از دو چیز است و این دو چیز آمده‌اند و به هم ضمیمه شده‌اند؛ یعنی وجود از یک عالمی آمده است و ماهیت هم از یک عالم دیگری آمده است و به همدیگر چسبیده‌اند. در حالی که هیچ ربطی بین این دو نیست و هیچ وجه التیامی بین این دو شیء در خارج وجود ندارد که اینها بیایند و با همدیگر التیام و پیوند و بستگی و خویشاوندی داشته باشند، و در خارج به همدیگر بچسبند. این مطلب چرت و پرت و بدیهیّ البطلان است.

## دلیل دوم: عدم امکان ترکیب حقیقی در صادر

### اول

دوم اینکه ترکیب حقیقی در صادر اول پیدا می‌شود که ما بعداً این را لازم داریم. ترکیب حقیقی در صادر اول این است که صادر اول چه فیضی کرده است؟ آیا فیض صادر اول، فیض وجود است یا فیض ماهیت است؟ صحبت ما در این است که صادر اول دو چیز متباین را به همدیگر بچسباند، آن دو چیز متباین سنخیت صادر اول، سنخیت وجود است - همان‌طور که این مطلب را همین آقایان هم

می گویند - پس این ماهیّت از کجا آمده است؟

یا باید بگویید که این ماهیّت در یک عالم دیگری است که دور از دسترس صادر اول است؛ یعنی یک تگّه از آن عالم را برمی دارد و می آورد - که آن عالم، مخلوق صادر اول نیست - و از وجود خودش هم که وجود بسیط و مختصّ به او است، وجود را ضمیمه می کند و مثلاً این پارچ را می دهد بیرون!

می گوئیم که در این صورت آن ماهیّتی را که از آن عالم آورد و ضمیمه کرد، آن ماهیّت مخلوق کیست؟ اگر مخلوق یک صادر دیگری باشد که این تعدّد آلهه است، اگر مخلوق همین صادر باشد، یعنی آن ماهیّت از ائیّت همین صادر اول نشأت گرفته است؛ پس ترکیب لازم می آید، چون از وجود که ماهیّت بیرون نمی آید.

و هیچ وقت وجود نمی تواند ماهیّت بزاید بلکه وجود، وجود می زاید و ذات وجود اقتضای سنخیت ذات خودش را می کند و آن تقیّدی که از وجود به وجود می آید باز از مرحله وجود خارج نیست؛ لذا آن تقیّد اعتباری می شود و وقتی که اعتباری شد پس

در وجود فقط تحوّلی پیدا شده است، اما از وجود، ماهیت زائیده نشده است. اگر قرار باشد ماهیت در خارج حقیقت داشته باشد، باید صادر اول یک ماهیت هم بزاید و آن ماهیت را به وجود اضافه و ضمیمه بکند و در خارج این شیء را درست بکند. پس نتیجه اینکه ترکیب در صادر اول لازم می آید.

### پرسشی مهم از قائلین به اصالة الماهية

حالا قبل از اینکه ما به مسئله دیگر برسیم، سؤال ما از قائلین به اصالة الماهية این است که شما می گوید ماهیت در خارج اصل است، پس در مورد پروردگار و صادر اول چه می گوید؟ در مورد پروردگار آنها می گویند که نه، «ماهیت انبیه»؛ ماهیت پروردگار همان وجود است، یعنی به خدا که می رسند می گویند ماهیتش همان وجود است؛ می گوئیم پس این ماهیت از کجا آمد؟

شما می گوید این ماهیت از خدا است، درحالی که خدا ماهیت ندارد و سنخیت تحقق پروردگار و صادر اول که سنخیت ماهیت نیست، بلکه سنخیت او، سنخیت وجود است!

یا اینکه شما می گوید این ماهیت، مخلوق یک

صادر دیگری است که سنخیت آن صادر دیگر، ماهیت است که خودتان هم این را بدهیّ البطلان می‌دانید.

پس یا این ماهیت را زائیده صادر اول می‌دانید که صادر اول غیر از وجود چیزی نیست، پس این ماهیت از کجا آمد؟ یعنی همین ترکیب حقیقی در قول قائلین به اصالة الماهية پیدا می‌شود. مسئله خیلی راحت و دو دو تا چهارتا است. سنخیت صادر اول که سنخیت وجود است پس این ماهیت را از کجا آورد؟ این را جواب بدهید که از کجا آورد؟

حالا بحث علیّت و سنخیت بین علّت و معلول یک بحث دیگری است. علّت باید با معلول سنخیت داشته باشد و سنخیت، سنخیت ذاتی است.

سنخیتِ علّت که وجود است و ماهیت نیست؛ پس این ماهیت از کجا آمد؟ پس ماهیت یک امر اعتباری است. غیر از اینکه ما بگوییم ماهیت یک امر اعتباری است هیچ مفرّی نداریم. هیچ مفرّی نداریم یعنی خیلی کار خراب است.

پس اینکه شما سؤال کردید که قائلین به

اصالةالماهیة آیا این مطالب را می‌فهمیده‌اند یا نمی‌فهمیده‌اند؟ باید بگوییم شاید به لوازم و تبعات این مسئله توجه نداشته‌اند و یا اینکه همان‌طور که مرحوم مطهری می‌گویند آنها بحث جدایی برای اصالةالوجود و اصالةالماهیة مانند مرحوم حاجی و ملاصدرا مطرح نکرده‌اند.<sup>۱</sup>

آنها به تبعات این حرف توجه نداشته‌اند و اگر واقعاً شخصی به تبعات اصالةالماهیة توجه بکند متوجه می‌شود که خیلی کار خراب می‌شود و اصلاً مگر این مسئله امکان دارد!؟

در بحث علیّت این مسئله پیش می‌آید، در بحث قوه و حرکت این مسئله پیش می‌آید، در بحث نزول وجود این مسئله پیش می‌آید، در بحث وجود منبسط این مسئله پیش می‌آید، در بحث اسماء و صفات پیش می‌آید و خیلی تبعات و توالی فاسدهای مترتب بر اصالةالماهیة است و هیچ کاری نمی‌شود کرد و هیچ مفری نیست!

این هم یک مطلبی که مرحوم حاجی در اینجا

---

<sup>۱</sup> مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۹، ص ۶۱.



فرموده‌اند. مطلب دیگر این است که وجود، نفسِ تحقق ماهیت نباشد که إن شاء الله فردا بقیّه‌اش را می‌خوانیم. آن مقداری که برای ورود در بحث ماهیت لازم بود را تصوّر می‌کنم که بیان کردیم و این مقدار کافی بوده است و اگر باز خواستید در رابطه با مسئله ماهیت، مسئله روشن‌تر بشود فردا دوباره صحبت می‌کنیم. البته خود مرحوم حاجی در این مورد بحث دارند، منتها به این نحوی که جدای از بحث کتاب باشد نیست.

*تلمیذ: فلاسفه گذشته کلامشان صراحت ندارد که قائل به اصالة‌الماهية بوده‌اند؟!*

استاد: بله، صراحتی نبوده است و مرحوم مطهری هم گفته‌اند که تصریح نبوده است<sup>۱</sup> و از لحن بیانات ایشان در یک عبارت یک نحوه استفاده می‌شود و در عبارت دیگر یک نحوه دیگر استفاده می‌شود. به طور کلی این طور می‌توانیم بگوییم که آنها در قید وجود و ماهیت نبوده‌اند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> همان.